

سال ۱۹۹۰ حوادثی آغاز شد که در مجموع تعادل قدرت‌های جهانی را تغییر دادند. همراه با صدها میلیون نفر در جهان آزاد، هیجان‌زده یکی از دراماتیک‌ترین حوادث قرن بیستم را دنبال کردم: فروپاشی سریع یک امپراتوری بزرگ در شرق _ اتحاد جماهیر شوروی. هر شب در پخش زنده می‌دیدم که چگونه این ابرقدرت که در طول سال‌ها در تمام دنیا وحشت انداخته بود، دارایی‌هایش را از دست می‌دهد و ایدئولوژی سختی را که از روز تأسیس همراهش بود رها می‌کند. اما به عنوان یک تاجر قبل از فروپاشی این امپراتوری شرقی مناسبات جدیدی را در زمینه‌های بسیاری با آن آغاز کردم. گذر از اقتصاد کمونیستی به اقتصاد جدید نیازمند رفتار جدید با ویژگی‌های نامحدود این قدرت بزرگ بود. منابع گسترده این امپراتوری، که در برابر بسیاری مسدود شده بودند، در نهایت پیش روی جهان آزاد باز شدند.

«امید و شکست» **خاطر ات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیم‌ودی برای اسرائیل – ۷۲**

تجارت در امپراتوری غرق‌شده



قبلاً دو بار با منابع نامحدود آن‌ها مواجه شده بودم، و این دو از جالب‌ترین داستان‌هایی بودند که در جریان شغلی‌ام برای من اتفاق افتانند، که در آن ماجراهای جالب کم نبودند. این داستان در سال ۱۹۸۸ آغاز شد. دوست مرحوم من اسحاق موداعی که

آماده‌ایم یک میلیارد دلار طلا به شما بدهیم، برای این که آن را در بازار آزاد بفروشید.» هنگامی که موداعی پرسید چرا اتحاد جماهیر شوروی نمی‌تواند خودش این طلا را بفروشد، گورباچف توضیح داد که وزیر دارایی او به دلیل اینکه این اقدام به کاهش چشمگیر

بین‌المللی تمرکز داشتیم و از من درخواست کرد که خودم به این موضوع رسیدگی کنم. برای او کمک به گورباچف مهم بود.

قول دادم که این پیشنهاد را بررسی کنم. بعد از اینکه با موداعسی صحبت کردم فوراً با دوستم عدنان خاشقجی تماس گرفتم و

با هم چند بانک در سوئیس پیدا کردیم و برای علاقه‌مند کردن آن‌ها به طلای شوروی تلاش کردیم. در نهایت بر دو بانک که برای ورود به این تجارت علاقه نشان دادند متمرکز شدیم. به سوئیس سفر کردم و شروع به انجام مذاکرات بین بانک و دولت اتحاد جماهیر شوروی کردم. این کار یک ماه ادامه داشت. مقامات ارشد دولت شوروی مخفیانه در جریان این موضوع بودند. در پایان این مذاکرات، روس‌ها درخواست کردند که نمایندگان بانک سوئیس با من به مسکو بیایند، با خودشان پیش پرداخت پول را بیاورند و بعد از امضای توافقنامه بین وکلای طرفین، طلا به ارزش صد میلیون دلار به‌ عنوان اولین معامله به ما بدهند.

قبل از اینکه به اتحاد جماهیر شوروی برویم با یک شرکت امنیتی بین‌المللی تماس گرفتم و آن شرکت یک هواپیمای شخصی حاضر بودند که وظیفه آن‌ها تأمین امنیت طلای روسی در تمام راه تا گاوِصندوق‌های بانک‌ها در سوئیس بود. من به همراه دو بانکدار از سوئیس و پروفیسور ایلیا زاماتسف در مسکو فرود آمدیم. با خودمان گاوِصندوق‌های مخصوص و چمدانی حاوی پول پیش پرداخت، آورده بودیم. در فرودگاه با احترام زیاد توسط یکی از معاونان وزیر دارایی شوروی و کادر او پذیرفته و به هتل «کتیا برسکایا» در مرکز شهر برده شدیم. خلبانان و کادر امنیتی روز حوالی هواپیمایمانند.

روز بعد به دفتر وزیر دارایی رفتیم، وزرا و مشاوران بسیاری حضور داشتند و برای امضای توافقنامه و انجام این تجارت آماده شدیم. بر روی میز دُکای روسی درجه یک، مقدار زیادی خاویار، ماهی‌های شور و غذاهای دیگر قرار داشتند. با لذت می‌خوردیم و جو دوستانه بود. همان طور که مشغول این کار بودیم، یکی از مشاوران وزیر دارایی برخاست و به ایلیا زاماتسف اشاره کرد که با او از اتاق خارج شود. در گوش او نجوا کرد که متأسفانه باید این ملاقات تا فردا به تعویق بیفتد و فقط پس از آن، تکمیل اینـ معامله امکان‌پذیر خواهد بود.

پروفیسور زاماتسف متوجه شد که گروه روسی (که بخشی از آن‌ها در آن لحظه مست بودند)، باور نکرده بودند که ما به مسکو بیاییم. فقط هنگامی که دیدند ما در فرودگاه فرود آمدیم متوجه شدند که ما افرادی مصمم و اهل تجارت جدی هستیم. این دلیلی بود که آنها خودشان را برای معامله آماده نکرده بودند و زحمت نکشیدن طلا را بیاورند و آن را برای امضا و دریافت پول از ما آماده کنند. در این بین، برای پر کردن زمان ما و احتمالاً منحرف کردن فکر ما، که نگران بودند با گذر زمان خارج شویم، ما را برای بازدید گسترده

از مسکو بردند، برای تحت تأثیر قرار دادن ما را به داخل کرملین بردند و بلیط‌های تئاتر «بلشویکی باله» را برای ما تهیه کردند.
اواخر شب با شرایط روحی خوب به هتل بازگشتیم، اما احساس ناراحتی که با من و بانکداران سوئیس همراه بود رفع نشد. شرایط آن طور که باید پیش نمی‌رفت. احساس کردم که این معامله به هم می‌خورد و نمی‌دانستم چرا. مشاور وزیر دارایی یکسره با زاماتسف تماس می‌گرفت و به او گزارش می‌داد که آن‌ها به هر طریقی برای جمع‌آوری طلا در آن تلاشند. بعد از چهار روز این راز برملا شد: روس‌ها طلایی نیافتند. این آخرین روزهای اتحاد جماهیر شوروی بود. تجزیه دارایی‌های این امپراتوری با سرعت شروع شده بود و هر کسی که می‌توانست بر روی چیزی دست می‌گذاشت: تانک‌ها، زیردریایی‌ها، بالگردها و همچنین طلا. بعد از چهار روز جست‌وجو روس‌ها با شگفتی بی بردند که این طلا در جایی که قرار بود باشد نیست. به سادگی ناپدید شده بود. یکی از افراد وزیر دارایی برای غدرخواهی از ما تماس گرفت و به ما اطلاع داد که آن‌ها مجبورند این معامله را لغو کنند. ما عصبانی شدیم. متعجب شدیم و اعتراض کردیم، و او ما را برای ملاقات به دفترش دعوت کرد. آن ج‌ا، گروه بزرگی از مشاوران حضور داشتند، به ما حقیقتی گفته شد که قبلاً آن را می‌دانستیم: طلا به ارزش یک میلیارد دلار ناپدید شده مانند این که زمین دهان باز کرده و آن را بلعیده است. به همین سادگی.

ما در شوک بودیم. با وجود تمام تجربه‌های من در زندگی و علی‌رغم چیزهای زیادی که گذرانده‌ام و با اینکه تقریباً همه چیز را دیده بودم، تا به حال چنین چیزی برای من اتفاق نیفتاده بود. این مانند داستان‌های هزار و یک شب بود، اما متأسفانه این یک واقعیت بود. از روس‌های شرمنده جدا شدیم، به فرودگاه رفتم، سوار هواپیمای شدیم و با ناامیدی و پیش پرداخت پول و توافقنامه‌ای که اجرا نشده بود به زتو بازگشتیم.

وام‌های از دست رفته

در حالی که در مسکو منتظر طلای شوروی بودیم، من گرفتار داستان دیگری شدم که گویی از دنیای افسانه‌ها گرفته شده بود. این از ملاقات من با اسحاق موداعی در اسرائیل آغاز شد. او برای من تعریف کرد که علاوه‌بر تجارت طلا، روس‌ها از ما هرگونه کمک ممکن برای وصول وام‌های مالی زیاد دولت اتحاد جماهیر شوروی را تقاضا کرده‌اند. اما همان طور که اسرائیل رسماً برای ورود به تجارت طلا علاقه‌مند نبود، علاقه‌ای هم در مداخله در وصول وام‌ها نداشت. در حالی که ما به دنبال طلای مفقود شده‌ه در مسکو بودیم، یک روز صبح به صورت غیر منظره برای ملاقات با یکی از معاونان وزیر دارایی دعوت شدم. او برای من تعریف کرد که دستور

صریح از رئیس‌جمهور میخائیل گورباچف برای سرمایه‌گذاری در وصول وام‌های از دست رفته امپراتوری شوروی تمام انرژی و توانایی‌اش را گرفته است. در طول سال‌ها اتحاد جماهیر شوروی میبالغ هنگفتی در کشورهای تحت قیمومت خود سرمایه‌گذاری کرده بود و اکنون تلاش می‌کرد چیزی از این پول را نجات دهد. او سندی به روسی در دستان من گذاشت که ترجمه انگلیسی به آن پیوست شده بود و از آن‌ها فهمیدم که بدهی‌های کشورهای خارجی به‌ اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان نزدیک به هشتاد و شش میلیارد دلار بودند. بدهکارهای اصلی، کشورهای بلوک کمونیستی، کشورهای عربی و کشورهای آفریقایی و جهان سوم بودند. آنچه را با چشم‌انم می‌خواندم باور نمی‌کردم. ساکنان اتحاد جماهیر شوروی از تنگدستی اقتصادی رنج می‌بردند و حجم بالایی از میبالغ هنگفت برای خرید وفاداری و تبعیت به مکان‌های مختلف ریخته می‌شد، با آگاهی روشن از این که این پول‌ها برنخواهند گشت. بزرگ‌ترین بدهکار اروپا بود- پانزده و نیم میلیارد دلار. بعد از آن مغولستان، ویتنام و هندوستان هر یک نه میلیارد دلار، و در لیست بعد از آن‌ها سوریه، لهستان، عراق، افغانستان، تیبویی، الجزایر، کره‌شمالی، آنگولا و بسیاری از کشورهای دیگر.

در حالی که ما در مسکو منتظر طلای شوروی بودیم، من گرفتار داستان دیگری شدم که گویی از دنیای افسانه‌ها گرفته شده بود. این از ملاقات من با اسحاق موداعی در اسرائیل آغاز شد. او برای من تعریف کرد که علاوه بر تجارت طلا، روس‌ها از ما هرگونه کمک ممکن برای وصول وام‌های مالی زیاد دولت اتحاد جماهیر شوروی را تقاضا کرده‌اند. اما همان‌طور که اسرائیل رسماً برای ورود به تجارت طلا علاقه‌مند نبود، علاقه‌ای هم به مداخله در وصول وام‌ها نداشت.

این بدهی‌ها در اصل از فروش سلاح به آن کشورها، فروش نفت و تأسیس زیرساخت‌ها در زمینه‌های مختلف به وجود آمده بودند. در حقیقت اینها به منظور افزایش نفوذ شوروی در آن مکان‌ها به صورت بلاعوض داده شده بود. به معاون وزیر قول دادم که این موضوع را با دوستم عدنان خاشقجی بررسی کنم و ظرف چند هفته به او پاسخ دهم که چه کاری می‌توان انجام داد و چطور می‌توانیم کمک کنیم و در واقع، این موضوع را بررسی کنیم. خاشقجی با مقامات مختلفی گفت‌وگو کرد و حتی به چند جا برای برپایی جلسات سفر کرد و در پایان نتیجه روشن این بود: برای ما امکان ورود به ماجراجویی از این نوع وجود ندارد. با معاون وزیر شوروی تماس گرفتم و به او گفتم متأسفانه نمی‌توانیم در این موضوع به او کمک کنیم. به خوبی می‌دانستم که دولت

جدید روسیه هم تا امروز راهی برای وصول این وام‌های از دست رفته پیدا نکرده است. داستان طلا و داستان وام‌های از دست رفته اتحاد جماهیر شوروی فقط دو نمونه از امکاناتی هستند که در امپراتوری شوروی تجسم یافتند. من در اتحاد جماهیر شوروی بازاری را که برای فرصت‌ها جست‌وجو می‌کردم، دیدم. امروزه در پی روابط تجاری محکم بین اسرائیل و روسیه، می‌توانم با افتخار خاطر نشان کنم که یکی از اولین تاجران اسرائیلی بودم که بازار بیدار روسیه و این پتانسیل بزرگ را که در شرق وجود داشت کشف کردند. در زمانی که هنوز تمام توجهات به سوی غرب و شرق دور بودند، من این پتانسیل بزرگ را در روسیه دیدم. پی بردم که این امپراتوری در تلاش است گذشته را رها کند و می‌خواهد صفحه جدیدی را با جهان آزاد آغاز کند. اعتقاد داشتم که خواهیم توانست امکانات اقتصادی جدید را با فعالیت‌های شبهوینیسیتی مهم ادغام کنیم. برای اولین بار سال‌های زیادی اتحاد جماهیر شوروی دروازه‌هایش را برابر یهودیان باز کرده بود. از سال ۱۹۸۹، سالی که در آن سقوط اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد، مهاجرت یهودیان از آنجا آغاز شد. به تدریج، باوجود مشکلات بسیار بوروکراسی، این جریان با گذشت زمان به سمت رشد رفت.

این جریان به دنبال سه جریان مهمی بود که در آغاز دهه نود طرح کردم: شیرین کردن آب با کمک انرژی هسته‌ای، پروازهای فضایی به اسرائیل از اتحاد جماهیر شوروی برای مهاجران و توسعه شبکه راه‌آهن در اسرائیل.همگی با یک منرخ مشترک: همه برای خدمت به اهداف اسرائیل بودند. البته می‌خواستم تجارت هم بکنم، این واضح و قابل درک است، اما در برابر چشم‌انم اول از همه علاقه به اسرائیل را می‌دیدم.

اگرچه در تمام اهداف اقتصادی که تعیین کرده بودم موفق نشدم، اما هنگامی که امروز در خیابان‌های اسرائیل قدم می‌زنم، زبان روسی را همه جا می‌شنوم و با شگفتی سرعت خروج آن‌ها از اتحاد جماهیر شوروی سابق و جذب آن‌ها در جامعه اسرائیلی را دنبال می‌کنم، می‌دانم که من هم سهمی در کمک به این مهاجرت دارم.

باید توجه داشت که چون نهادهای اجتماعی با هم ارتباط‌هایی محکم و تعامل‌هایی عمیق دارند، مفاسد پدید آمده در هر یک از آنها، سایرین را نیز دستخوش فساد می‌سازد. به‌طور طبیعی کسانی که در فقر و محرومیت مادی و اقتصادی دست و پا می‌زنند، از تعلیم و تربیت صحیح و کافی بی‌بهره می‌مانند و واجد آرا و عقاید، اخلاق و نیز افعال فردی و اجتماعی فاسد و نادرست می‌گردند.

می‌شود که فسادهای گوناگون با یکدیگر پیوند دارند و از یک نهاد به نهادهی دیگر سرایت می‌کنند.
۵. چاره‌اندیشی‌های نظام حاکم برای حفظ وضع موجود
نظام حاکم بر جامعه برای وادار ساختن مردم به اطاعت از احکام و مقررات خود از سه طریق ذیل سود می‌جوید؛ و چون ثبات و بقای نظام حاکم در گـرو اطاعت و عدم عصیان همه با اکثریت قریب به اتفاق مردم است، می‌توان چاره‌اندیشی‌هایی را که هر نظام به‌منظور تقویت و تحکیم موضع و موقف خود و حفظ وضع موجود می‌کند، در این سه شیوه خلاصه نمود:
الف) استفاده از نیروهای نظامی

هر نظامی برای جلوگیری از عصیان مردم و برای اطاعت آنان از برنامه‌های خود، کمابیش، از «پلیس» و «ارتش» که دو نیروی عمده قهرت‌ه‌اند، استفاده می‌کند و با توسل به‌خشونت و زور، قدرت مردم را درهم می‌کوبد و خرد می‌کند. از این‌رو، هر دستگاه حاکم‌ای که به مردم و به آینده خود اعتماد و اطمینان کمتری داشته باشد، بیشتر می‌کوشد تا قدرت نظامی، تسلیحاتی، انتظامی و امنیتی خود را افزون سازد.

ب) استفاده از قدرت اقتصادی
قدرت اقتصادی یکی از بزرگ‌ترین و مؤثرترین نیروهای برانگیزنده و بازدارنده است. هرچه قدرت دستگاه حاکمه بر سازمان‌ها و مؤسسه‌های اقتصادی بیشتر باشد، دستگاه مزبور بهتر می‌تواند مقدمات را به بالا بردن میزان انضباط، تثبیت یا تغییر نرخ‌ها، باکستن مالیات‌ب بر درآمد تولید دهد و یا از تعطیل کردن در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و بیکار کردن کارگران، بر سرکار آوردن کارگران و کارمندان اعتصاب‌شکن، و از میان بردن اتحادیه‌های صنفی بترسانند و یا حتی تطمیع‌ها و تهدیدها آنان را هودار و موافق خود کند یا دست‌کم، از همراهی عملی با مخالفان نظام بر حذر دارد. همچنین، دستگاه حاکمه اگر امکانات مالی و اقتصادی عظیمی داشته باشد، می‌تواند با تامین و تطمیع منافع مادی بسیاری از افراد برجسته، ممتاز و ذی‌نفوذ جامعه را با خود هم‌رای و همراه سازد.

و اجتماعی فاسد و نادرست می‌گردند. این افراد هستندکه آلت دست سیاستمداران و دولتمردان فریب‌کار و خائن و وسیله پیشرفت اهداف پلید آنان می‌شوند و چه‌بسا بزرگ‌ترین سـُـد از اصلاحات و نهضت‌های اجتماعی اصلاح‌گرایانی می‌شوند که خیر و سعادت خودشان را در بر دارد. (تأکید می‌کنیم که بخش قابل توجهی از مردم نیز می‌تواند در نابسامان ساختن وضع معیشتی و اقتصادی جامعه و به تباهی کشیدن نظام حقوقی و سیاسی حاکم بر آن تأثیر قاطع داشته باشد.

سامداران ناصالح یا بی‌کفایت، علاوه بر این، نمی‌توانند رفاه‌بخشی و عدالت‌گستر باشند، زمینه اجتماعی انواع و اقسام مفاسد قبیذنی، اخلاقی، و عملی را نیز مهتّا می‌سازند. ملاحظه

زمینه‌های پیدایش بحران اجتماعی



احساس غبن و خسران‌زدگی اگر به درجه‌ای معین از عمومیت و سیطره برسد، می‌تواند منشأ بحران اجتماعی و خروج جامعه از وضع و حالت «تعادل» یا «توازن» باشد و مردم را به اندیشه براندازی نظام حاکم و بر سر کار آوردن نظامی دیگر فرو تواند برد، خواه، نظام حاکم از سر علم و عمد، مصالح و منافع عمومی را پایکوب و لگدمال کرده باشد و چه به سبب جهل و بدون سوءنیت، زمینه ضایع شدن حقوق مردم را فراهم آورده باشد.

د) احساس محرومیت از استکمالات معنوی و اخلاقی
این احساس بسیار به ندرت و فقط برای کسانی دست می‌دهد که به صورت عام از تعلیم انبیای الهی(صلی‌الله علیه وآله) و به‌گونه‌های خاص از آموزه‌های پیامبرگرامی اسلام(صلی‌الله علیه وآله) بهره کافی و وافی بر گرفته باشند و بدانند که انسانی بودن زندگی فردی و اجتماعی در گرو بینش‌ها و گرایش‌های بسیار والا و ارجمندی است که جز بر اثر پیروی از اوامر و نواهی الهی حاصل نمی‌آید. چنین کسانی اگر احساس

یا آشکار، تحت استعمار قوم ملت دیگری قرار گرفته باشند. چنین مردمی، حتی اگر وضع معیشتی و اقتصادی رضایت‌بخشی هم داشته باشند و از طرف بعضی از افراد یا گروه‌ها یا قشرهای جامعه خود نیز مورد استثمار و بهره‌کشی اقتصادی یا مورد بی‌حرمتی و هتک شخصیت واقع نشده باشند، بعید نیست که به‌پا خیزند و نظام حاکم را، که موجب بردگی و بندگی آنان را نسبت به بیگانگان فراهم آورده است، ساقط سازند، تا به این‌وسویه، قدرت، شوکت، عظمت و عزّت خود را در سطح بین‌المللی و جهانی بازیابند.

۴. «بحران اجتماعی» هنگامی آغاز می‌شود که نظام سیاسی، حقوقی و یا نظام اقتصادی حاکم، به‌تدریج، دارای مفاسد و نابهنجاری‌هایی‌شود که محدودیت‌ها، دردها و رنج‌ها، و ضررهایی که متوجّه همه یا اکثر مردم می‌گردد، بیشتر از حفظ و نصیب‌ها، لذت‌ها و خوشی‌ها، و نفع‌هایی باشد که عاید آنان می‌شود و یا پرده‌های ناآگاهی و بی‌خبری مردم یا قریب و نیرنگ دستگاه حاکمه چنان دریده شده و به یک سر رفته باشد که همگان دریابند که از ابتدا دچار خسران بوده‌اند. احساس غبن و خسران‌زدگی اگر به درجه‌ای معین از عمومیت و سیطره برسد، می‌تواند منشأ بحران اجتماعی و خروج جامعه از وضع و حالت «تعادل» یا «توازن» باشد و مردم را به اندیشه براندازی نظام حاکم و بر سر کارآوردن نظامی دیگر فرو تواند برد، خواه، نظام حاکم از سر علم و عمد، مصالح و منافع عمومی را پایکوب و لگدمال کرده باشد و چه به سبب جهل و بدون سوء نیت، زمینه ضایع شدن حقوق مردم را فراهم آورده باشد. عوامل مهمی که می‌تواند منشأ بحران در جوامع مختلف گردد را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

الف) احساس فقر

«فقر» محسوس‌ترین عامل بحران‌زا است، زیرا فهم و شناخت آن نیازمند هیچ‌گونه استعداد و معلوماتی نیست، و زن و مرد، کوچک و بزرگ، عارف و عامی آن را به یکسان درمی‌یابند و از آن رنج می‌برند. برانگیزندگی این عامل نیز بسیار قوی است. از این‌رو، نابسامانی‌ها و کمبودهای اقتصادی بیش و پیش از هر نابسامانی و کمبود دیگری زنگ خطر را برای نظام حاکم به صدا درمی‌آورند.

ب) احساس ظلم

ممکن است همه یا اکثر جامعه از تنعم و رفاه کافی برخوردار باشند، ولی احساس کنند که از سـووی دستگاه حاکمه یا کسانی که مورد حمایت آن دستگاه‌اند، مورد ظلم و تعدی قرار گرفته و از بسیاری از حقوق مادی یا معنوی خویش محروم گشته‌اند، به گونه‌ای که از میان رفتن آن ستمگران و متجاوزان، آنان را به تنعم و رفاه بیشتری می‌رساند و یا این که حرمت و کرامشان را تأمین می‌کند.

ج) احساس از دست دادن حیثیت

جهانی

ممکن است عـصوم افراد یک جامعه احساس کنند که در میان سایر اقوام و ملل از وجهه و آبروی چندانی برخوردار نیستند. این احساس به‌ویژه در نزد مردمی یافت می‌شود و یا قوت می‌گیرد که استقلال و آزادی سیاسی خود را کمابیش از کف داده باشند و پنهان